

دو فصلنامه علمی- پژوهشی نقد ادب معاصر عربی  
سال چهارم/ ۹ پیاپی/ ۷ علمی و پژوهشی (۱۳۹۳)

## نقد جامعه‌شناختی داستان «الدار الکبیره» اثر محمد ديب\*

فاطمه قادری<sup>۱</sup> دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه یزد  
سمیه پورامینایی دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عرب

### چکیده

حضور استعمار در کشورهای زیر سلطه پیامدهای فراوانی به همراه دارد که با تداوم اشغالگری و چپاول ثروت‌های یک کشور در زندگی مردم آن سرزمین نمود پیدا می‌کند. الجزایر یکی از کشورهای عربی است که سالهای طولانی زیر سلطه استعمار فرانسه قرار داشت و این سلطه، بر جنبه‌های مختلف زندگی مردم اعم از اجتماعی، اقتصادی، مذهبی، سیاسی و فرهنگی تأثیر فراوانی گذاشت. محمد ديب از ادبای معاصر الجزایر (۱۹۲۰-۲۰۰۳ م) نقش بارزی در بیان واقعیت‌ها و وضعیت اسف‌بار ملت الجزایر تحت سلطه استعمار فرانسه دارد. او در مجموعه سه داستانی خود که به ثلاثیه معروف است واقعیت الجزایر را در زمان اشغال به تصویر می‌کشد. وی در بخش اول این مجموعه با نام «الدار الکبیره» (۱۹۵۲ م)، الجزایر قبل از جنگ و در کنار آن، فقر، جهل، عقب‌ماندگی، خفقان و آفات جامعه روز را منعکس می‌کند. این مقاله به شیوه توصیفی تحلیلی ضمن معرفی اجمالی نویسندگانی آثار او به بررسی و تحلیل مضامین اجتماعی داستان می‌پردازد و نشان می‌دهد نویسنده تا چه اندازه توانسته است در بیان این مضامین و انعکاس واقعیت‌های موجود جهت روشن سازی و بیداری افکار عمومی موفق باشد.

کلید واژه‌ها: الجزایر، محمد ديب، ثلاثیه، الدار الکبیره

---

\* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۲/۲۸ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۳/۰۳/۰۸

<sup>1</sup>-پست الکترونیک نویسنده مسئول mf-ghadery@yahoo.com

## مقدمه

در جامعه شناسی ادبی، توجّه عمده به بررسی محتوای اثر ادبی و رابطه آن با جامعه‌ای است که در آن خلق شده‌است. (قصاب، ۲۰۰۷، ص ۳۹) در نقد جامعه شناختی رمان به تأثیرات متقابل جامعه و رمان بر یکدیگر و تأثیر عوامل متعدّد در شکل‌گیری رمان پرداخته می‌شود. در این شیوه نقد، اثر ادبی از این دیدگاه که اجتماع و هنرمند و اثر او با یکدیگر رابطه‌ای زنده و جدایی ناپذیر دارند مورد بحث و ارزیابی قرار می‌گیرند. (ادهمی، ۱۳۹۰، ص ۳۶) ادیب تنها ناقل حرفی اوضاع اجتماعی نیست بلکه ناقل و ناقد است و علاوه بر انعکاس وضعیّت اجتماعی، موضع فکری و فلسفی خود نسبت به این وضع را نیز بیان می‌کند. (قصاب، ۲۰۰۷، ص ۳۸)

محمد دیب یکی از نویسندگان معاصر الجزایری است که واقع‌گرایی، انعکاس حوادث زندگی، تجارب فردی و جمعی و همراهی با مبارزه مردمی از مظاهر ادبیات اوست. او در بین مردمی که در محله‌های فقیرنشین تلمسان زندگی می‌کردند رشد کرد. دیب از همان آغاز نوشته‌های خود را در خدمت برادران مظلوم خود در آورد. داستان «الدار الکبیره» که جزء اوّل ثلاثیه به شمار می‌رود تصویری روشن از زندگی مردم الجزایر در دوران آغاز بیداری ملی است. وی در این داستان ابعاد مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه الجزایر زمان پیش از انقلاب را به تصویر می‌کشد. نویسنده در این رمان برای اوّلین بار از سخن گفتن پیرامون عدالت و مساوات در سایه استعمار و همزیستی مسالمت‌آمیز بین اهالی و استعمارگران فراتر رفته و از رنجهای توده‌های مردم سخن می‌گوید و وضعیّت سخت زندگی و رنج فقر و گرسنگی آن‌ها را وصف می‌کند. او برای اوّلین بار از مبارزه سیاسی و از مبارزانی که در خفا زندگی می‌کنند و از افراد تحت تعقیب پلیس استعمارگر صحبت می‌کند. همچنین سؤالاتی صریح پیرامون هویت ملی و مفهوم وطن و هویت حقیقی الجزایریان مطرح می‌نماید.

این نوشتار بر آن نیست تا به بیان نظریه‌های مختلف جامعه‌شناسی ادبی و غیره بپردازد بلکه از آن‌جا که نقد اجتماعی به مضمون اثر ادبی توجه دارد و آن را مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهد، سعی دارد با استفاده از شیوه توصیفی تحلیلی و بر اساس منهج اجتماعی، مضامینی را که محمد ديب در «الدار الکبیره» آن‌ها را به تصویر کشیده است، استخراج نموده و مورد بررسی قرار دهد. به همین دلیل بیشتر بر خود داستان و عبارت‌هایی که در داستان بین شخصیت‌ها رد و بدل می‌شود، تأکید گردیده است. از آنجا که شناخت و آشنایی با زندگی و شرایط زمانی که نویسنده در آن رشد کرده، در درک مضامین و مفاهیم داستان وی کمک می‌کند، در ابتدا به اختصار به زندگی و معرفی آثار او پرداخته می‌شود و آن‌گاه ضمن معرفی «الدار الکبیره»، مضامین مورد نظر استخراج شده و مورد بررسی قرار می‌گیرد. بررسی داستان نشان می‌دهد که محمد ديب نمونه زندگی مردمانی از عامه فقرا و عادات و رسوم آن‌ها و سختی‌هایی که در بدست آوردن روزی با آن مواجه هستند را به خواننده ارائه می‌دهد. شیوه نویسنده در ارائه این تصاویر به گونه‌ای است که خواننده را تحت تأثیر قرار داده تا جایی که او نیز رنج‌های آنان را احساس می‌کند. (خضر، ۱۹۶۷، ص ۱۵۷) با تعمق در تصاویر ارائه شده و انتخاب شخصیت‌های داستان به خوبی مشاهده می‌شود که هدف نویسنده تنها ارائه این واقعیت‌ها نیست بلکه در ورای این تصاویر قصد تغییر این وضع دارد.

### پیشینه پژوهش

در کتاب‌های مختلفی که در مورد ادبیات معاصر الجزایر و ثلاثیه محمد ديب سخن به میان آمده است، هر کدام به نوبه خود در معرفی مجموعه ثلاثیه، داستان الدار الکبیره را معرفی کرده و به ارائه نمونه‌هایی از حوادث داستان پرداخته‌اند. "نزیه أبونضال" در

کتاب «التحولات في الرواية العربية» (۲۰۰۶م) به طور کلی خلاصه‌ای از داستان "الدار الكبيرة" را ذکر کرده و به درون مایه داستان اشاره کوتاهی می‌کند. در کتاب «الأدب الجزائري باللسان الفرنسي» (۲۰۰۷م) نوشته "أحمد منور" نویسنده به صورت مختصر از درونمایه داستان سخن می‌گوید. همچنین در کتاب «سیری در تحول ادبیات معاصر الجزایر» (۱۳۸۹ش) نوشته دکتر فاطمه قادری، ضمن بیان اجمالی موضوع داستان و ذکر شخصیت‌های اصلی آن، به محورهای اساسی داستان و هدف نویسنده از آن اشاره می‌شود. سعادت محمد خضر نیز در کتاب «الادب الجزائري المعاصر در بخش ادبیات مکتوب به فرانسه به معرفی محمد دیب و آثار او پرداخته و برخی ویژگی‌های آثار او را برشمرده است. اما بر اساس جستجوهای انجام شده تحقیقی که صرفاً به مسائل اجتماعی ال‌دار الكبيرة پردازد انجام نشده است.

### زندگی محمد دیب و آثار او

محمد دیب در سال (۱۹۲۰م) در شهر «تلمسان» در محله ای فقیر نشین متولد شد. وی در یازده سالگی پدر خود را از دست داد و مجبور شد برای ادامه تحصیل به «مغرب» سفر کند. پس از اتمام تحصیل در سال ۱۹۳۹، به تدریس مشغول و سپس عهده دار شغل‌های دیگری چون حسابداری و روزنامه‌نگاری شد. وی در سال ۱۹۴۹، برای دفاع از حقوق کارگران الجزایری به همراه اعضای اتحادیه کشاورزان الجزایری که خود نیز عضو آن بود، برای مدتی به فرانسه رفت و در سال ۱۹۵۹ به اتهام وطن پرستی توسط مقامات فرانسوی از الجزایر اخراج شد. محمد دیب در سال ۲۰۰۳ از دنیا رفت. (دیجو، ۱۹۹۱، ص ۱۱۲ و الفیصل، ۱۹۹۵، ص ۳۷۲ و قادری، ۱۳۸۹، ص ۳۱۲) او یکی از داستان نویسان برجسته الجزایری است که در بیشتر آثار خود با زبان استعمار مشکلات ملت الجزایر را بیان می‌کند. (الإبراهیمی، ۲۰۱۰، [www.oudnad.net](http://www.oudnad.net))

از محمد ديب آثار متعددی در زمينه های مختلف شعر، داستان کوتاه، رمان و نمایش نامه به جای مانده است. از جمله آنها ثلاثيه وی است که شامل سه داستان «الدار الکبیره، الحريق و النول» است. بنا به گفته برخی صاحب نظران، ثلاثيه نخستين داستان واقعی و اولین داستان مقاومت الجزایر به شمار می آید. (ترابی، ۱۳۸۹، ص ۶۱) اگر چه ديب داستان خود را به زبان فرانسه نوشته است اما روح و تفکر عربی بر آن غالب بوده و محیط، قهرمانان و مشکلات و تصاویر آن‌ها از متن جامعه عربی است. (سالم، ۱۹۷۲، ص ۱ و العید، ۱۹۹۸، ص ۹۳).

روش محمد ديب در عرضه تصاویر داستانی به گونه‌ای است که احساسات خواننده را برانگیخته و او را در سختی‌ها و مصیبت‌های داستان با قهرمانان شریک می‌کند. (سعدالله، ۱۹۸۵، ص ۹۸ و قادری، ۱۳۸۹، ص ۳۱۳)

### الدار الکبیره

داستان «الدار الکبیره» (۱۹۵۲م) از داستان‌هایی است که در آن شرح حال شخصی نویسنده و دوران کودکی وی در قالب شخصی به نام «عمر» به تصویر کشیده شده است. این داستان که در ۲۲۳ صفحه به چاپ رسیده است، بر پایه دو عنصر اصلی قرار دارد که نویسنده از این دو عنصر برای به تصویر کشیدن واقعیت بهره گرفته است. اول پسر بچه‌ای به نام عمر. که قهرمان داستان است و دوم، دار سبیطار خانه‌ای واقع در شهر تلمسان زادگاه محمد ديب که بخشی از عمر خود را در آن گذرانده است. (سالم، ۱۹۷۲، ص ۱) وی از تأثیر و تأثر این دو عنصر، واقعیت الجزایر را به خواننده می‌شناساند.

دار سبیطار خانه بزرگی است که خانواده‌های زیادی در آن زندگی می‌کنند. در بین این خانواده‌ها، خانواده پسر بچه ده ساله‌ای است که نویسنده آن را به عنوان نمونه‌ای از دیگر خانواده‌ها بررسی می‌کند. نام آن پسر بچه عمر است. خانواده عمر شامل مادر او (عینی) و دو خواهرش (عیوشه و مریم) است. وی پدر خود را از دست داده و تلاش شبانه روزی

مادرش کفاف زندگی خانواده را نمی‌دهد. این وضعیت منحصر به خانوای عمر نیست؛ بلکه تمام خانواده‌های ساکن در دار سیبطار این زندگی ذکت بار را دارند و طبیعی است که در چنین شرایطی بین آن‌ها اختلافاتی به وجود بیاید و دشنام‌هایی رد و بدل شود.

نمونه مجاهدان و مبارزان الجزایری در داستان، "حمید سراج" است. او که به علت فرار از سربازی مدت‌ها از الجزایر دور بوده است، در این خانه زندگی می‌کند و پلیس فرانسه در تعقیب اوست. وی تأثیر زیادی بر شخصیت و آگاهی عمر دارد. او می‌کوشد چشمان ساکنان آن خانه را به حقیقت زندگیشان و نیز علت این نوع زندگی باز کند. و تنها راه رهایی از این وضع را تغییر این اوضاع می‌داند. دیگر قهرمانان داستان هم بدین صورت، تصویری از جامعه شهری و روستایی ارائه می‌دهند. نویسنده در این داستان علاوه بر تصویر جهان خارج و ظواهر زندگی به اعماق زندگی انسان‌ها فرو رفته و عادات و سنت‌ها و طبیعت آن‌ها را به تصویر می‌کشد.

دار سیبطار در واقع رمز تمام الجزایر با طبقات فقیر، محروم و زحمت‌کش آن است و ساکنان آن، ملت مظلوم الجزایر هستند. حوادث داستان در دوران پیش از جنگ جهانی اتفاق افتاده و شرایط فلاکت بار زندگی مردم الجزایر در آن زمان را به تصویر می‌کشد. (آبونضال، ۲۰۰۶، ص ۲۳۴ و قادری، ۱۳۸۹، ص ۳۱۴) پس از آشنایی اجمالی با حوادث و شخصیت‌های داستان، به مضامین مورد نظر نویسنده می‌پردازیم.

### ۱- فقر و گرسنگی

استعمار با جایگزین کردن نظام اقتصادی و زراعی و تجاری جدید از طریق غصب زمین و اختلاس ثروت‌ها از صاحبان آن و با به کارگیری تعدادی از کشاورزان و کارگران بومی در مقابل دستمزدهای ناچیز، موجب ناتوان ساختن درصد زیادی از الجزایریان در زمینه تأمین

معاش خانواده خود گشت که سبب گردید فقر یکی از بارزترین مظاهر اجتماعی الجزایر در زمان اشغال به شمار آید.

محمد دیب سعی دارد این وضعیت را از طریق شخصیت‌های داستانش ترسیم نماید. هدف او از بیان این معضل اجتماعی، برانگیختن توجه ملت به سرنوشت خویش و آگاهی دادن به آنان بوده است. در همان ابتدای داستان به اصرار نویسنده در به تصویر کشیدن فقر و درگیری کودکان بر سر تکه نانی یا حتی ذره ای از آن برمی‌خوریم. داستان با جمله «هات قليلا مما تأكل»<sup>۱</sup> آغاز شده است. (دیب، ۱۹۶۰، ص ۱۵) این جمله را عمر به بچه ای که تکه نانی با خود به مدرسه آورده است می‌گوید. عمر در مدرسه با دوستانش شرط کرده که اگر مقداری از غذای خود را به او بدهند، در مقابل آزار و اذیت بچه های بزرگتر از آنها حمایت کند. در ادامه نویسنده محرومیت «عمر» و بچه هایی را که جز خیابان جایی دیگر برای بازی کردن ندارند اینگونه توصیف می‌کند: *إنَّ المرءَ يصادف في كل مكان من الشوارع أطفالاً من هؤلاء الأطفال... كعمر يطفرون حفاة الأقدام. إنَّ لهم أعضاء كععضاء العنكبوت وهناً، و إنَّ أعينهم لتتقد من الحمى، و كثيرون منهم يستجدون الأكف بشراسة أمام الأبواب و في الميادين»*<sup>۲</sup> (همان، ص ۳۵) توصیف اینچنین جسم کودکان و تشبیه آن به اعضای سست و ضعیف عنکبوت تصویری از فقر و محرومیت مردم را در برابر خواننده ترسیم می‌کند. گرسنگی به عنوان مضمون اصلی داستان انتخاب شده است که بارها و بارها در طول داستان به چشم می‌خورد. محمد دیب با ترسیم این عنصر، به نوعی نهایت عجز و ناتوانی مردم را در به دست آوردن مخارج زندگی بیان می‌کند. برای نمونه آنجا که مادر «عمر» برای آرام کردن ناله بچه‌ها از گرسنگی، به حيله متوسل می‌شود، او به بچه های گرسنه وعده آماده شدن غذا را داده، حال آن‌که در ظرف روی اجاق جز آب در حال جوشیدن نبود: *«لهم في سائر النهار أقل جهامة، حتى إذا اقتربت ساعة الطعام، كانت عيني فيما مضى من زمان، تستطيع أن تهدئهم بحيلة مأكرة: كلوا أيامئذ صغاراً . كان يكفي أن يكون عندها قليل من فحم، عند المساء،*

حتى تملأ الحلة ماء و تدع الماء يغلي على النار، و تطلب إلى أولادها الذين ينتظرون بفارغ الصبر أن يهدأوا قليلاً . . . يغلبهم على أمرهم نعاس لا حيلة لهم في دفعه،... ثم يغرقون في سبات عميق... نعم كانت الحلة لا تحوي إلا ماء يغلي.» (همان، صص ۶۵-۶۶)

«عمر» در چنین شرایطی رشد کرده است. او هرگز غذای سیر نخورده و به نوعی با گرسنگی خو گرفته است: «قد لمتاد في أثناء ذلك أن لا يشبع أبداً، ألف الجوع و ألفه الجوع، حتى أصبح يعامله معاملة الصديق للصديق.» (همان، ص ۱۲۹) عمر در این داستان نماینده تمام کودکانی است که در کشور تحت سلطه استعمار روزگار می گذرانند. نویسنده از شخصیت‌نعم برای بیان افکار خود و همچنین اوضاع دردناک زندگی ملت الجزایر در تیره-ترین دوره‌های تاریخ خود یعنی دوران جنگ جهانی دوم استفاده می کند.

محمد دیب در داستان خود برای این فقر دلایلی می آورد که از طریق عبارات‌های داستان می توان به آن‌ها پی برد که از جمله آن‌ها بیکاری کشاورزان و کارگران است. کشاورزان قبل از این در زمین‌ها و مزارع خود به کار مشغول بودند، اما با هجوم استعمار این زمین‌ها در تصرف استعمارگران درآمد و به مستعمره نشین‌های اروپایی واگذار گردید و کشاورزان مجبور شدند با دستمزد ناچیز برای مزدوران فرانسوی کار کنند. در بخشی از داستان، حمید سراج در اعتراض به وضع موجود در یک سخنرانی در جمع کشاورزان می گوید: «إنّ العمال الزراعيين أصبحوا لا يستطيعون أن يعيشوا بهذه الأجور الزهيدة التي يتقاضونها ثم يتظاهرون بالقوّة... الأجور لا تزيد على ثمانية أو عشرة فرنكات.» (همان، صص ۱۴۰-۱۴۱) حمید تمام تلاش خود را برای برانگیختن بیداری و آگاهی کشاورزان و تحریک آن‌ها به قیام به کار می برد: «العمال الزراعيون هم ولى ضحايا الاستغلال الذي يعيث في بلادنا فساداً... الأجور لا تزيد على ثمانية أو عشرة فرنكات. لا، هذا مستحيل، يجب المبادرة فوراً إلى تحسين ظروف معيشة العمال الزراعيين. علينا أن نعمل بقوة و عزم للوصول إلى هذا الهدف... إنّ العمال المتحدین سيعرفون كيف ينتزعون هذا النصر من المستعمرین و من الحكومة العامة. و هم مستعدون للنضال.» (همان، ص ۱۴۱)

وضع کارگران نیز بهتر از کشاورزان نبود. در اوایل اشغال، افرادی به صنعت سنتی و صناعی چون کوزه‌گری، جواهر سازی، بافندگی که بازار فروش خوبی نیز داشت، اشتغال داشتند و از این طریق، رزق و روزی خود را به دست می‌آوردند. اشغالگران برای ضربه زدن به صنعت این کشور، بازارهای فروش آن‌ها را مسدود نمودند. استعمار با این کار خود باعث شد مردم قدرت خود را در تولید از دست دادند و بیکاری افزایش یافت و بسیاری از صاحبان حرفه‌ها در جستجوی کار مجبور به مهاجرت گردیدند. (قادری، ۱۳۸۹، ص ۵۲) تعداد کمی از کارگران بومی با دستمزدهای ناچیز کار می‌کردند. تعداد زیادی از آنها هم در لیست افراد بیکار اسم خود را نوشته و در انتظار کار بودند. آن‌ها تقریباً نیمی از سال را بیکار و بدون هیچ درآمدی می‌گذراندند: «الفعلة و عمال النول و صناع البوابیح یسجلون فی قوائم العاطلین. و لکن لا یتقاضی منهم شیئاً بطبیعة الحال إلا أولئک الذین یذهبون إلی ورشة العاطلین التي تنشأ لتعمل بضعة شهور... القوائم طويلة. و کثیرون ینتظرون دورهم. و الناس جمیعاً جیاع. إن عمال النول ینقطعون عن أي عمل خلال الاسابيع الأخيرة من الربیع و خلال الصيف کله، أي خلال نصف السنة تقریباً... و هكذا فإن أصحاب الحرف من أهل المدينة یقضون نصف السنة فی محاولة تسجيل أسمائهم فی ورش العاطلین.» (دیب، ۱۹۶۰، ص ۱۵۷).

استعمار با تصرف اراضی کشاورزی، افزودن آمار بیکاری و به کارگیری نیروی کار ارزان مردمی در جهت منافع خود، سبب کاهش درآمدها و ناتوان ساختن مردم در زمینه تأمین زندگی گردید.

## ۲- اختلاف طبقاتی

یکی از پدیده‌هایی که در جامعه الجزایر در زمان اشغال وجود داشته اختلاف طبقاتی بوده است. در کنار قشر فقیر و محروم جامعه ثروتمندانی زندگی می‌کردند که اوضاع زندگی آنها تفاوت زیادی با زندگی فقرا داشت. این طبقه شامل تجار، مالکین و کارمندان دستگاه‌های

دولتی می‌شد. محمد دیب با گزینش «عمر» به عنوان قهرمان داستان نابرابری و تبعیض بین طبقات مختلف مردم را ترسیم می‌کند. «عمر» برخی مواقع در خیابان به آدم‌هایی برمی‌خورد که سلامتی و سیری در ظاهر آن‌ها موج می‌زد: «كان عمر يصادف في المدينة أناساً يتسمون، و تلوح فيهم مظاهر الصحة و الشيع و الاكتظاظ ان عمر يلاحظ هؤلاء الناس مستغرباً، أنهم فرحون بينما الناس يعيشون في شقاء و بؤس و عوز.» (همان، ص ۱۷۳) برای او عجیب است که با وجود جمع عظیم و بی‌شمار فقرا، ثروتمندانی وجود دارند که صاحب همه چیز هستند: «و هناك أغنياء: أولئك يستطيعون أن يأكلوا، بينما و بينهم حاجز... حاجز عال عريض كسور من الأسوار.» (همان، ص ۱۳۸)

در مدرسه نیز این مسأله به خوبی مشهود است. او در مدرسه متوجه کودکی می‌شود که در گوشه حیاط ایستاده و در چشمانش شوق دست یافتن به مقدار اندکی خوراکی موج می‌زند. «حاء عمر نحوه قدماً و وضع شيئاً في كفه الضيقة الصغيرة، فأغرق الصبي نظراته في نظرات عمر، دون أن يقول شيئاً .

اغمض عينيك و افتح فمك.

بهذا أمره عمر، فأغمض الصبي عينيه و فتح فمه، فأسرع عمر يخرج من قاع جيبه ملبسة و يضعها علي لسانه، ثم اختفي» (دیب، ۱۹۸۶، ص ۱۶)

اما فرزندان تجار و سرمایه داران و ملاکین وضعیتی دیگری دارند. هیچ معلمی آن‌ها را تنبیه نمی‌کند و کسی جرأت آزار آن‌ها را ندارد. این‌ها هر روز انواع غذاها را باخود به مدرسه می‌آورند. «كان أحدهم و اسمه ادريس بلخوخا، و هو صبي غني متكبر، لا يعرض أثناء كل فترة من فترات الاستراحة بين الحصص، خبزاً فحسب... بل كان يعرض كذلك فطائر و مربات... و يأخذ يلتهم طعامه في رصانة و وقار.» (همان، ص ۱۶)

علاوه بر آن هر روز در مورد غذاهایی که در ناهار و شام خورده با بچه‌ها صحبت می‌کند. «و كان في كل صباح بلا استثناء يذكر لرفاقه، بعد أن يشبع، ما أكله في الليلة البارحة، ثم يذكر لهم

في فترة الاستراحة بين الحصص بعد الظهر، ما تناوله من طعام في وجبة الغداء: لم يكن يخرج موضوع كلامه عن فخذ مشوي بالفرن، و فراخ، وعن حلوي باللوز و العسل مما لم يسمع أحد منهم بأسمائها من قبل.» ۱۲ (همان، ص ۱۷)

اینجاست که دو چهره متضاد در ذهن «عمر» شکل می‌گیرد و افکار وی را آشفته می‌سازد. او در صدد بود بداند چرا بین مردم تا این حد اختلاف است: «کان پرید أن يعرف لماذا يأكل ناس، و لا يأكل ناس آخرون.» (همان، ۱۹۶۰، ص ۲۰۳) اندک اندک میل به رهایی از این وضعیت در او پیدا می‌شود و می‌فهمد که تمرد از این وضع ممکن است. او می‌خواهد بداند علت این فقر چیست؟ این سوال هرروز در ذهن عمر مطرح می‌شود. «لماذا نحن فقراء؟» کاربرد ضمیر «نحن» دلیل بر آن است که گرسنگی پدیده‌ای عام و مشکل عموم مردم است. اکثر دانش‌آموزان مدرسه و اکثر ساکنان خانه سیبطار از آن رنج می‌برند. آیا همانطور که بزرگترها می‌گویند قضا و قدر است؟ چرا که بر اساس باورهای قوی، آن‌ها معتقد به قضا و قدر در زندگی هستند که گریزی از آن نیست. در نظر آن‌ها امکان تغییر این شکل از زندگی وجود ندارد و این چیزی است که برای آن‌ها مقدر شده است. «عمر» نمی‌تواند به چنین تفسیرهایی اکتفا کند. او در می‌یابد که آن‌ها رازی را در درون خود مخفی کرده اند: «إنهم خائفون، و هم لذلك يجسسون ألسنتهم الكلام، و لكن ممّ هم خائفون؟ إنّه يعرف كثيراً من هؤلاء النّاس: أهله و حيرانه و جميع الذين يملأون دار سيبطار و يملأون دوراً أخرى كدار سيبطار، و أحياء أخرى كالحی الذي تقع فيه دار سيبطار، كلّ أولئك فقراء ما أكثر عدد هؤلاء الفقراء!» «و ما من أحد يثور و يتمرّ د. لماذا؟ الأمر غير مفهوم... لماذا لا يتمردون؟ لماذا لا يثورون؟» (همان، صص ۱۳۸-۱۳۹)

این در حالی است که در دار سیبطار هم خانواده‌ها در فقر و بدبختی به سر می‌برند. نویسنده به خوبی تلاش «عینی» برای گذراندن معاش خانواده را ترسیم می‌کند. «عینی» شبانه روز با چرخ خیاطی کار می‌کند. او مجبور است برای سیر کردن شکم خود و

فرزندانش به دستمزد کم خود قانع باشد: « ظلت تدرز الأحذية للحذائين مدة طويلة، ثم جاءها عمل من رجل اسباني يقال له جونزاليس، يملك مصنعا لصنع أحذية، و كان لا بد لها من قبول هذا العمل و من الرضى بالاجر القليل الذي تعطاه... و الحق أن عيني كانت تجهد نفسها في العمل . إنها لا تكاد تتوقف عنه لحظة واحدة. كان الأولاد ينعمون في المساء فينامون، و تظل هي ساهرة تعمل.» (همان، صص ۱۵۵ - ۱۵۷)

« عمر » می بیند که با وجود کار زیاد مادر و خواهرانش آن‌ها هیچ پولی ندارند و وضعیت دیگر خانواده‌ها هم بهتر از آنان نیست: «لماذا نحن فقراء؟... ما من أحد يثور و يتمرد... لماذا؟.. أن الأفكار تزدهم في رأس عمر مضطربة جديدة، ثم تغيب في فوضى كبيرة.» (همان، صص ۱۳۶ - ۱۳۸)

این وضعیت سؤال‌هایی در ذهن عمر ایجاد می‌کند و به تدریج این بی عدالتی را احساس کرده در درونش انقلابی علیه این وضعیت به وجود می‌آید. نویسنده از طریق تحول این شخصیت و رشد فکری او، نمونه‌هایی از افرادی را که با او زندگی می‌کنند ترسیم می‌نماید. از طریق تحول دیدگاه این جوان و آگاهی او نسبت به رخدادهای پیرامونش، تحول آگاهی توده‌های مردم را نیز شاهد هستیم.

شخصیت عمر در بسیاری از جنبه‌هایش خاطرات و تجربه‌های خود نویسنده در سنین کودکی و نوجوانی را تداعی می‌کند. نویسنده، تصویری از دوران کودکی خود را که شاهد جامعه‌ای ستمدیده و سرشار از بی عدالتی‌ها و نابرابری‌ها بوده و از آن‌ها رنج می‌برد ترسیم نموده است و در واقع، از دریچه یک موضوع بیرونی به تجسم موضوعی اجتماعی پرداخته است.

### ۳- محو هویت الجزایری

از دیگر موضوعاتی که محمد دیب در داستان خود بدان پرداخته است محو هویت ملت الجزایر به طرق مختلف است. محمد دیب این موضوع را در همان ابتدای داستان به خوبی به تصویر می‌کشد؛ زمانی که معلم در مدرسه فرانسوی عربی از دانش‌آموزان معنی واژه «وطن» را می‌پرسد و یکی از دانش‌آموزان که در سال گذشته از همین کلاس مردود شده- است، کشور فرانسه را به عنوان وطن معرفی می‌کند: «من منکم يعلم معنى كلمة: الوطن.. قال ابراهيم: فرنسا هي أمنا الوطن.» (همان، ص ۲۷)

«عمر» آن روز در کلاس درس جوابی نمی‌دهد، اما او می‌داند که پایتخت فرانسه، پاریس است و اگر کسی بخواهد به آنجا برود باید سوار کشتی شود و از دریا عبور کند. وی این سؤال را از خود می‌پرسد: فرانسه پرچمی رنگارنگ دارد. چگونه آن سرزمین دور مادر اوست/ مادر او عینی است و الآن در خانه است و او دو مادر ندارد.

در ادامه معلم در مورد وطن و وظیفه وطن دوستان در برابر وطن زمانی که به خطر می‌افتد سخن می‌گوید: «حين يأتي من خارج الوطن أناس أجنب يدعون أنهم سادة، فإن الوطن يكون عندئذ في خطر. هؤلاء الأجنب أعداء يجب على جميع الأهالي أن يحموا الوطن منهم. المسألة عندئذ مسألة حرب. يجب على الأهالي أن يدافعوا عن الوطن، و أن يقدموا حياتهم ثم ذلك...» (همان، ص ۳۰) در این جاست که مسئله جنگ و مبارزه به میان می‌آید و فرزندان وطن باید از آن دفاع کنند و زندگی و جان خود را فدای آن نمایند.

چنانکه از سیاق کلام بر می‌آید هدف معلم که خود یک الجزایری است جلب توجه دانش‌آموزان به واقعیت کشور اشغال شده‌شان است. هرچند که متردد به نظر می‌رسد و قادر به بیان تمام حقایق نیست. (منور، ۲۰۰۷، ص ۳۱۹)

این سخنان را معلم به زبان عربی بیان می‌کند و این اولین بار است که دانش‌آموزان توضیحات معلم را به زبان عربی می‌شنوند. عمر آن هنگام که می‌بیند معلم به زبان عربی

از الجزایر به عنوان سرزمین اجدادی الجزایریان دفاع می‌کند، شگفت زده می‌شود: «و دهش عمر حین سمع المعلّم يتكلم باللغة العربية، هو الذي كان يحظر عليهم أن يتكلموا بالعربية.. عجيب.. هذه أول مرة.. شده عمر، رغم أنه لا يجهل أن المعلّم مسلم و رغم أنه لا يجهل أين يسكن. حتى لقد كان لا يعرف هل هذا المعلّم يستطيع حقاً أن يتكلم بالعربية.» (۱۷هـ، ص ۳۱) تعجب عمر بیانگر این است که تدریس به زبان فرانسه در مدارس از جانب فرانسویان امری اجباری تلقی می‌شد. از آنجا که زبان عربی زبان دین تمام مسلمانان و زبان رسمی و ملی بسیاری از دولت‌ها از عراق تا مغرب اقصی بود، استعمار نسبت به آن کینه شدیدی داشت و برای محو آن تلاش فراوانی کرد. از منظر استعمار زبان عربی در الجزایر زبان بیگانه به شمار می‌آمد و آموزش آن در مدارس ممنوع بود. (قادری، ۱۳۸۹، ص ۵۴)

#### ۴- انتشار جهل و بی‌سوادی

یکی دیگر از شیوه‌های استعمار در جهت نابودی فرهنگ الجزایریان، پایین نگه داشتن میزان سواد و انتشار بی‌سوادی بود که در این زمینه تاحدودی هم موفق شده بود. این مسأله در داستان الدار الکبیره به خوبی انعکاس یافته است. زمانی که زنان دار سبیطار حمید سراج را در حال مطالعه می‌بینند، به او می‌خندند. برایشان عجیب است که حمید از این خطوط سیاه روی کاغذ چه چیزی می‌فهمد: «کنّ یضحکن ، لا لأنّ شکاً یراودهن الآن بل لأنّ یرین أنّه امر مستغرب أن یقرأ رجل کتاباً . لماذا ینفرد هو بهذا، بین جمیع الرجال الذین یعرفنهم؟ . هذه الكتب الكبيرة ذات الصفحات الكثيرة المطروسة بإشارات مصفوفة مرصوفة سواد صغیره، كيف يمكن أن يفهم منها المرء شيئاً؟.» (۱۸ (دیب، ۱۹۶۰، ص ۷۶)

زمانی که « عمه حسنه » از عمر می‌خواهد که کار کند و عمر می‌گوید که تصمیم دارد تحصیل کند، توبیخ می‌شود که امثال او فقط باید کار کنند تا بتوانند زندگی کنند: «- أنا أذهب إلى المدرسة و أتعلّم فيها أشياء كثيرة. إنني أريد أن أتعلّم حتى إذا كبرت رحمت مالا و فیراً ...

- دعك من هذه الأفكار. إن عليك أن تعمل كالحمار إذا أردت أن تعيش فحسب. و هل الذين لم يذهبوا إلى المدرسة، في يوم من الأيام يموتون جوعاً؟ التعليم ليس لأمثالك يا دودة.. «۱۹ (همان، ص ۱۰۱)

در هر حال همانطور که می‌دانیم، ارتقای سطح آموزش فرهنگی مردم تهدیدی برای موقعیت سیاسی و اقتصادی استعمار محسوب می‌شد. بنابراین طبیعی بود که استعمارگران در این زمینه محدودیت‌هایی ایجاد کنند. در نتیجه، میزان بی‌سوادی مردم نیز پس از اشغال به سرعت بالا رفته بود. (قادری، ۱۳۸۹، ص ۵۷)

#### ۵- احساس خود کم بینی و گرایش به جبر

از بارزترین اهداف استعمارگران این بود که در شهروندان الجزایری این تفکر را به وجود آورند که در مقابل فرانسویان احساس خود کم بینی و ضعف کنند. استعمار در صدد بود تا باورها و اعتقادات مردم را به ابتذال بکشانند. بیشتر شخصیت‌های داستان اشخاص سرخورده و طعم شکست چشیده را دارند. آنان در برابر شرایط ضد انسانی هیچ واکنشی از خود نشان نمی‌دهند. باور اغلب مردم فقیر و ستم‌دیده این است که شرایط موجود، قسمت و تقدیر آن‌هاست و چاره‌ای جز پذیرفتن آن ندارند: «كان بعضهم يقول أحياناً : هذه قسمتنا أو الله أعلم.» . (دیب، ۱۹۶۰، ص ۱۳۷)

آن بخش از داستان که عمه حسنه به عمر می‌گوید که باید کار کند و عمر برای او شرح می‌دهد که قصد درس خواندن دارد و می‌خواهد در آینده موفق باشد؛ عمه حسنه او را توبیخ می‌کند که درس خواندن برای امثال او جایز نیست و او هرگز نباید به فکر علم و سعادت باشد: «- دعك من هذه الأفكار... ما الذي تظنه في نفسك حتى تطمح إلى التعليم؟ قملة تريد أن ترتقي فوق مستواها... ما أنت إلا غباراً، إلا قذارة تلتصق بنعال كرام الناس. و أبوك ،

هل ذهب إلى المدرسة يوماً؟.. لا تأمل في أن تصبح سعيداً . من أنت، من أنت حتى تحلم بالسعادة؟» (همان، صص ۱۰۱-۱۰۲)

و همچنین در آن قسمت که « عینی » از نهایت عجز و ناتوانی خود و افراد از قشر خود دم می زند: « بعد أن يعمل الإنسان طوال حياته، لا يبقى له في النهاية إلا أن يعيش في مأوى للعجزة أو أن يتسوّّل فإذا جاء الموت عندئذ كان ذلك خيراً . إنّ الموت هو لنا غطاء من ذهب. أما إذا لم يجيء الموت، أما إذا كان الموت لا يريدنا، و ظللنا أحياء دون أن نستطيع القيام بعمل من الأعمال، فتلك كارثة.. فمتى تمّ هذا ؟ » (همان، ص ۱۶۷) او معتقد است سرنوشت آن ها اینگونه رقم خورده و حتی مرگ نیز از آنان روی گردان است. پس به ناچار باید مرگ را به انتظار بنشینند.

### نتیجه

داستان « الدار الكبيرة داستان زندگی « محمد ديب » است که در قالب شخصی به نام عمر به تصویر کشیده شده است. نویسنده در این داستان دوران زندگی خود که سرشار از بی-عدالتی ها و نابرابری ها بوده و مردم ستمدیده از آن رنج می برده اند را به نمایش می گذارد. وی عامل تمام مشکلات و بدبختی های مردم را حضور استعمار دانسته و تنها راه رهایی از آن را آگاهی و هشیاری مردم برای تغییر اوضاع می داند.

حضور استعمار آثار انکار ناپذیری بر جوانب مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی زندگی مردم الجزایر برجای گذاشت. موفقیت نویسنده در تصویرگری این آثار بدان دلیل است که وی در بین مردم حضور داشته و درد و رنج آنها را با گوشت و پوست خود لمس کرده و به خوبی توانسته است با یک احساس درونی قوی، واقعیت الجزایر را در داستان به تصویر کشد تا بدین طریق تصویر کاملی از الجزایر زمان اشغال به خواننده ارائه دهد. او نگاهی تیزبینانه دارد که در عمق زندگی و روح و روان طبقات مختلف مردم

نفوذ می‌کند. انتخاب موضوع «گرسنگی» به عنوان محور اساسی داستان، عمق فاجعه استعمار فرانسه در جامعه الجزایر را نشان می‌دهد. زندگی بین فقرا و در محله ای فقیر نشین و آشنایی با شخصیت‌های انقلابی و مبارز، از محمد دیب آگاه و متفکر ساخت که منجر به ابداع و خلق آثاری با ارزش توسط وی گردید. محمد دیب تنها به نقل واقعیت‌ها اکتفا نمی‌کند بلکه علاوه بر انعکاس وضعیت اجتماعی الجزایر موضع خود نسبت به این وضع را بیان کرده و به فکر ایجاد راهی برای رهایی از آن واقعیت است. هدف او از این داستان آگاه سازی و بیداری ملت خود بود که سالها در جو خفقان استعمار رنج‌ها برده و محرومیت‌ها کشیده بودند. شیوه نویسندگی محمد دیب به اندازه‌ای قوی است که همچنان خواننده را جذب نموده و تحت تأثیر قرار می‌دهد.

## یادداشتها

۱. کمی از آنچه می‌خوری به من بده.
۲. انسان در هر نقطه‌ای از خیابان با کودکی از این دست کودکان روبه‌رو می‌شود که مانند عمر پا برهنه گام بر می‌دارند. اعضای بدنشان چون اعضای بدن عنکبوت سست و چشمانشان از تب شعله می‌کشد و بیشتر آنها در مقابل درها و در میدان‌ها به دنبال بخشش و یاری دست‌ها می‌باشند.
۳. آنها در طول روز جز آن زمان که به ساعت غذا نزدیک می‌شد، کمتر احساس گرسنگی می‌کردند. عینی در زمانی که گذشت می‌توانست با حيله و کلکی آنان را آرام کند، زیرا آن زمان کودکانی بیش نبودند. کافی بود مقداری زغال در خانه داشته باشند، ظرفی را پر از آب می‌کرد و آن را روی آتش قرار می‌داد و از کودکان می‌خواست که صبر کنند و کمی آرام باشند.. تا اینکه چرتی سنگین کودکان را فرا می‌گرفت و آن را راه فراری نبود.. در خواب عمیق فرو می‌رفتند... آری، در دیگ چیزی جز آب نمی‌جوشید.
۴. عمر عادت داشت که هیچگاه سیر نباشد. او با گرسنگی و گرسنگی با او خو گرفته بود، تا جایی که مانند دوست با او رفتار می‌کرد.
۵. کارگران کشاورزی نمی‌توانند با دستمزدهای کمی که به آنها پرداخت می‌شد زندگی کنند. آنان در ظاهر توان خود را حفظ می‌کنند. دستمزدها از هشت تا ده فرانک تجاوز نمی‌کند.

۶. کارگران کشاورزی اولین قربانی‌های این بهره‌کشی هستند که سرزمین ما را به فساد کشانده است. دستمزدها از هشت تا ده فرانک بیشتر نیست. نه، این محال است. باید به سرعت در جهت بهبود شرایط زندگی کارگران کشاورزی کاری انجام داد. ما باید برای رسیدن به این هدف با تمام نیرو و توان و اراده تلاش کنیم. کارگران متحد می‌دانند چگونه بر استعمارگران و حکومت پیروز شوند. آنان آماده مبارزه هستند.
۷. نام عمله‌ها و کارگران بافندگی و ریسندگی همگی در لیست بیکاران قرار گرفته است. اما کسی از آنان درخواستی نداشت. مگر کسانی که به کارگاه بیکاران که برای کار در ماه‌های کمی به وجود آمده بود می‌رفتند. لیست‌ها بلندبالا بود و خیلی‌ها در انتظار اینکه نوبتشان شود. مردم همه گرسنه بودند. کارگران بافندگی از هفته‌های آخر بهار بیکار شده بودند و تمام تابستان بیکار بودند. یعنی تقریباً نیمی از سال. صاحبان حرفه‌های مختلف نیز تمام مدت به دنبال ثبت نام خود در لیست بیکاران بودند.
۸. عمر در خیابان با کسانی رو به رو می‌شد که می‌خندیدند و سلامتی و سیری و پری در چهره آنان موج می‌زد. این انسان‌ها برای عمر عجیب بودند، آنان شادی می‌کردند در حالی که بسیاری از مردم در بدبختی و فقر و نداری زندگی می‌کردند.
۹. و آنان ثروتمندانند. می‌توانند بخورند... بین ما و آنان فاصله و مانع است.. مانعی بلند و عریض، همچون دیوار.
۱۰. عمر گاهی به سوی او برداشت و چیزی را در دستانش گذاشت. کودک بدون اینکه چیزی بگوید خیره به چشمان عمر نگریست. عمر به او گفت: چشمانت را ببند و دهانت را باز کن. کودک چشمانش را بست و دهانش را باز کرد. عمر به سرعت از ته جیبش خوراکی بیرون آورد و روی زبان او گذاشت و رفت.
۱۱. یکی از آن‌ها ادریس بلخوخا بود که کودن و متکبر بود. او در زنگ تفریح علاوه بر نان مربا هم با خود داشت و باطمینان آن را می‌خورد.
۱۲. هر روز صبح بدون استثناء برای دوستانش آنچه را شب خورده بود بازگو می‌کرد و در زنگ تفریح بعد از ظهر در مورد ناهار تعریف می‌کرد که چه خورده است: ران کباب شده، جوجه، و شیرینی با بادام که هیچکس اسم آن‌ها را هم نشنیده بود.
۱۳. آنها می‌ترسند و برای همین حرفی نمی‌زنند. اما از چه می‌ترسند؟ او (عمر) بسیاری از این آدم‌ها را می‌شناخت. خانواده، همسایه‌ها و تمام کسانی که در دار سیبطار و دیگر خانه‌ها و محله‌های شبیه آن زندگی می‌کردند. همه آنها فقیر هستند. چه بسیارند فقرا!! اما هیچ کس نمی‌شورد و سرکشی نمی‌کند. چرا؟ مسأله پیچیده است. چرا سرکشی نمی‌کنند؟ چرا انقلاب نمی‌کنند؟ چرا می‌ترسند؟ از چه می‌ترسند؟

۱۴. مدت زیادی بود که برای کفاشی‌ها کفش می‌دوخت. تا اینکه مردی اسپانیایی بنام جونزالیس نزد او آمد که صاحب کارگاه کفش دوزی بود. و عینی چاره‌ای جز قبول این کار و رضایت به دستمزد کمی که قرار بود به او داده شود، نداشت. به راستی که عینی بسیار تلاش می‌کرد. او یک لحظه دست از کار برنمی‌داشت. غروب‌ها که فرزندان می‌خوابیدند او دائم بیدار بود و کار می‌کرد.

۱۵. چرا ما فقیر هستیم؟ چرا کسی انقلاب نمی‌کند و نمی‌شورد؟ چرا؟؟ این افکار ذهن عمر را مضطرب می‌کرد و پس از لحظاتی در آشوب عظیمی پنهان می‌شد.

۱۶. وقتی از خارج افرادی می‌آیند و ادعای سیلادت می‌کنند وطن در خطر است. این بیگانگان دشمنان ما هستند. بر همه اهالی این سرزمین است که از کشورشان در برابر آنان دفاع کنند. اینجا مسأله، مسأله جنگ است. همه باید از وطن خود دفاع کنند و زندگی‌شان را در این راه فدا کنند.

۱۷. و عمر از اینکه می‌دید معلمی که همیشه بر دانش آموزان سخت می‌گرفت، حال، خود به عربی صحبت می‌کند شگفت زده شد. این اولین بار بود. عجیب است.. برخلاف اینکه عمر می‌دانست معلم مسلمان است و یا کجا زندگی می‌کند. اما نمی‌دانست که او به راستی بتواند به زبان عربی صحبت کند.

۱۸. و می‌خندیدند، نه به خاطر شکی که به سراغشان آمده بود، بلکه برای آن‌ها عجیب بود مردی بنشیند و کتاب بخواند. او از این نظر با تمام مردانی که آنان می‌شناختند تفاوت داشت. این کتاب‌های بزرگ با صفحات زیاد، خط‌ها و علامت‌های نگاشته شده سیاه روی آن‌ها. چگونه ممکن است انسان از این‌ها چیزی بفهمد؟

۱۹. من به مدرسه می‌روم و چیزهای بسیاری یاد می‌گیرم. من می‌خواهم بیاموزم و در آینده ثروتمند شوم. - دست از این افکار بردار. تو اگر می‌خواهی زندگی کنی باید مانند خر کار کنی. آیا کسانی که به مدرسه نمی‌روند از گرسنگی می‌میرند؟ این حرف‌ها مال تو نیست بچه!

۲۰. چه چیزی باعث شده تو به فکر درس خواندن بیافتی؟ حشره ای که می‌خواهد بالاتر از حد خود بپرد! تو چیزی نیستی، مگر خاشاکی که به کفش بخشندگان بچسبد؟ آیا پدرت به مدرسه رفته؟ هرگز به سعادت فکر نکن. تو که هستی که بخواهی به سعادت و خوشبختی بیاندیشی؟

۲۱. زمانی که انسان در طول زندگی سخت کار کند در نهایت یا باید بخاطر ناتوانی در گوشه ای بیافتد و یا گدایی کند. پس در آن هنگام مرگ به سراغ او بیاید بهتر است. برآستی که مرگ برای ما پوششی از طلاست، اما هنگامیکه مرگ به سراغ ما نمی‌آید و ما را نمی‌خواهد و ما زنده ایم و نمی‌توانیم کاری انجام دهیم، پس این اوج فاجعه است. آیا کی تمام می‌شود؟

## منابع و مأخذ

- ١- أبو نضال، نزيه، التحولات في الرواية العربية، الطبعة الأولى، بيروت، المؤسسة العربية للدراسات و النشر، ٢٠٠٦م.
- ٢- ترابي، ضياء الدين، آشنایی با ادبيات مقاومت جهان، چاپ اول، تهران، بنياد حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس، ١٣٨٩ش.
- ٣- خضر، سعد محمد، الأدب الجزائري المعاصر، بيروت، المكتبة العصرية، ١٩٦٧م.
- ٤- ديب، محمد، الدار الكبيرة، ترجمة: سامي الدروبي، مراجعة: عمر شيخا شيرو، الجزائر، مكتبة أطلس، ١٩٦٠م.
- ٥- ديب، محمد، الدار الكبيرة، ترجمة: سامي الدروبي، بيروت، دار الوحدة، ١٩٨٥
- ٦- ديوجو، ج، الأدب الجزائري المعاصر المكتوب بالفرنسية، ترجمة: إبراهيم الكيلاني، الطبعة الأولى، دمشق، دار طلاس للدراسات و الترجمة و النشر، ١٩٩١م.
- ٧- سعدالله، أبو القاسم، دراسات في الأدب الجزائري الحديث، الطبعة الثالثة، تونس، الدار التونسية للنشر، ١٩٨٥م.
- ٨- العيد، يمني، فن الرواية بين خصوصية الحكاية و تميز الخطاب، الطبعة الأولى، بيروت، دار الآداب، ١٩٩٨م.
- ٩- الفيصل، سمر روجي، معجم الروايين العرب، الطبعة الأولى، لبنان، جروس برس، ١٩٩٥م.
- ١٠- قادري، فاطمه، سيري در تحول ادبيات معاصر الجزائر، چاپ اول، يزد، دانشگاه يزد، ١٣٨٩ش.
- ١١- قصاب، وليد، مناهج النقد الادبي الحديث، الطبعة الثانية، دمشق، دار الفكر، ٢٠٠٩م.
- ١٢- منور، أحمد، الأدب الجزائري باللسان الفرنسي نشأته و تطوره و قضاياها، الجزائر، ديوان المطبوعات الجامعية، ٢٠٠٧م.

## المجلات

- ١- الإبراهيمي، كريمه، «المسار الروائي لمحمد ديب»، مجلة عود الند، العدد ٤٣، الجزائر، ١ / يناير / ٢٠١٠.



## النقد الاجتماعي لرواية «الدار الكبيرة» لمحمد ديب

فاطمة قادري ١

سميه پوراميناني ٢

## الملخّص

حضور الاستعمار في البلاد المستعمرة لها آثار مختلفة في معيشة أهلها تتجلى مع دوام الاستغلال فيها و استثمار ثرواتها. إن الجزائر من البلاد العربية التي عاشت الحكم الاستعماري سنوات طويلة، فأثّر الاستعمار في ظواهر حياة الجزائريين الاجتماعية، و الاقتصادية، و الدينية، و السياسية، و الثقافية، أثراً ضخماً. و انعكست آثارها في كتابات الادباء و الشعراء، منهم محمد ديب الأديب الجزائري المعاصر صوت من الأصوات الرنانة الذي كشف أمام الرأي العام الفج الجزائري و حقيقة مأساة الجزائريين في ظلّ الاستغلال الاستعماري. إنّه يرسم بروايته «الثلاثية»، الواقع الجزائري زمن الاستعمار الفرنسي.

يعكس الجزء الأول من الثلاثية الذي يسمّى بـ «الدار الكبيرة» للواقع العربي في الجزائر قبل الثورة بكلّ ما فيه من البؤس، و الجهل، و التخلف، و مأساة المجتمع. تهدف هذه المقالة دراسة أهم الموضوعات و المضامين الاجتماعية التي لمسها الكاتب في المجتمع الجزائري و طرقها في روايته «الدار الكبيرة» علي اساس علم الاجتماع معتمدة علي المنهج الوصفي التحليلي.

الكلمات الرئيسية: الجزائر، محمد ديب، ثلاثية، الدار الكبيرة

١-الأستاذة المشاركة في اللغة العربية و آدابها بجامعة يزد.

٢- طالبة الماجستير في اللغة العربية و آدابها بجامعة يزد.